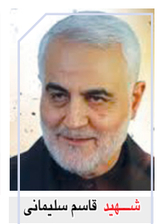
شهید قاسم سلیمانی

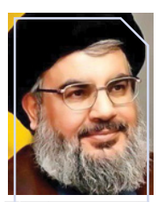
شهید سیدحسن نصرالله

شهید ابومهدی المهندس

شهید مصطفی چمران

شهید ادواردو آنیلی

شهید حسن شاطری

شهید حسن طهرانی مقدم

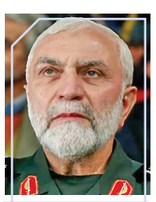
شهید حسین همدانی

شهید محسن فخری‌زاده

شهید صیاد شیرازی

شهید محسن حججی

شهید سیدمحمدباقر حکیم

شهید عماد مغنیه

شیخ ابراهیم زکزاکی

دکتر رمضان عبدالله

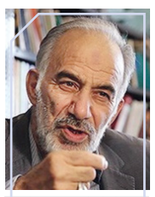
سردار ابراهیم محمدزاده

متولد آفریقا و ساکن آمریکا اما دلباخته کربلا

حکایت ۲۳ سال وفاداری

سید محمد مشکوةالممالک

در مسیر نجف تا کربلا، هر عمود قصه‌ای برای گفتن دارد؛ قصه آدم‌هایی که از شهرها و کشورها و حتی قاره‌های مختلف، خودشان را به این جاده رسانده‌اند تا در نهایت، در یک نقطه به هم برسند؛ کربلا.

عمود ۱۸۲، موکب ابوامیر، یکی از همان جاهایی بود که این به هم‌رسیدن را می‌شد از نزدیک لمس کرد. موکبی ساده و صمیمی که بیشتر از آنکه شبیه یک محل اسکان و پذیرایی باشد، حال‌وهوای حسینیه‌ای را داشت که در آن، زائر غریبه معنا نداشت. صاحب موکب و خانواده‌اش با تمام توان مشغول خدمت به زائران بودند؛ از پذیرایی و آماده‌کردن غذا گرفته تا فراهم‌کردن جایی برای استراحت. انگار همه چیز در اینجا یک معنا داشت: خدمت به زائر امام حسین(ع).

اما آن شب، در میان رفت‌وآمد زائران و خادمان، قرار بود با کسی آشنا شویم که داستان حضورش در این مسیر، با بسیاری از زائران تفاوت داشت؛ مردی که فاصله جغرافیایی میان محل زندگی‌اش و کربلا، نتوانسته بود فاصله‌ای میان او و امام حسین(ع) ایجاد کند.

***

جابر محمد خلفان اصالتی هندی دارد، در آفریقا متولد و بزرگ شده و سال‌هاست در آمریکا زندگی می‌کند؛ اما این مسیر برای او فقط یک سفر معمولی نیست. او امسال برای بیست‌وسومین بار خود را به مراسم اربعین رسانده بود.

در نگاه نخست شاید این سؤال به ذهن برسد که چه چیزی می‌تواند انسانی را که در آن سوی دنیا زندگی می‌کند، بارها و بارها راهی عراق کند؟ چه اتفاقی افتاده که اربعین برای او به یک قرار سالانه تبدیل شده است؟ و چرا با وجود زندگی در جامعه‌ای متفاوت، همچنان خود را با این مسیر و این آیین گره زده است؟

پاسخ این پرسش‌ها در روایت زندگی جابر نهفته است؛ روایتی که از جامعه شیعی آغاز می‌شود، از آفریقا و آمریکا عبور می‌کند و سرانجام به کربلا می‌رسد؛ روایتی که در نقطه‌ای مهم، با بیماری پسرش و یک نذر گره می‌خورد و مسیر زندگی او را تغییر می‌دهد.

ساعت حدود سه بامداد بود. فضای موکب آرام‌تر شده بود، اما در گوشه‌ای از آن، گفت‌وگویی شکل گرفته بود که آرام‌آرام حال‌وهوای یک مصاحبه معمولی را از بین برد.

جابر از امام حسین(ع)، اربعین، زندگی‌اش و دلیل این همه بازگشت به کربلا سخن می‌گفت؛ با زبانی متفاوت، اما با احساسی که برای فهمیده‌شدن به ترجمه نیاز نداشت. آقایان سیدپوریا امینی و شایان قیامی ترجمه سخنان او را برعهده داشتند و هرچه گفت‌وگو جلوتر می‌رفت، فضای جلسه بیشتر رنگ و بوی روضه و زیارت به خود می‌گرفت.

گاهی میان پرسش و پاسخ، سکوتی شکل می‌گرفت که از هر جمله‌ای گویاتر بود. اشک‌ها جاری می‌شد و جابر، در میانه گفت‌وگو، برای وضو رفت و برگشت تا همراه هم زیارت عاشورا بخوانیم.

آن شب، دیگر مهم نبود یکی از آمریکا آمده، فردی از عراق و دیگری از ایران؛ زبان‌ها متفاوت بود، اما همه در یک نقطه به هم رسیده بودیم: عشق به امام حسین(ع). پس از آن، در همان ساعات ابتدایی صبح، همراه جابر و دو مترجم راهی حرم امیرالمؤمنین(ع) شدیم تا نماز صبح را در کنار مضجع شریف مولا بخوانیم و سپس او را برای آغاز مسیر مشایه نجف تا کربلا بدرقه کنیم.

آنچه در ادامه می‌خوانید، روایت مردی است که اربعین را فقط یک مراسم نمی‌داند؛ آن را بخشی از زندگی خود می‌داند؛ سفری که هر بار به کربلا می‌آید، احساس می‌کند دوباره متولد شده است.

جابر خلفان، شیعه‌ای با اصالت هندی است که در آفریقا متولد و بزرگ شده و پس از مهاجرت به آمریکا و کانادا، اکنون در آمریکا زندگی می‌کند. او ۱۵ سال است در این کشورها اقامت دارد و امسال برای بیست‌وسومین‌بار در مراسم اربعین حضور یافته است. خلفان از جامعه شیعه اثنی‌عشری است؛ جامعه‌ای با پیشینه‌ای حدود ۳۰۰ سال که اجداد آن از هند آمده‌اند و مسیر اعتقادی خود را از آیین هندو، به اسماعیلیه و سپس به شیعه اثنی‌عشری طی کرده‌اند. آنچه در این روایت بیش از همه جلب توجه می‌کند، تداوم این دلبستگی در میان زندگی در غرب و فاصله جغرافیایی از سرزمین‌های شیعی است.

از هند تا آفریقا و از آنجا تا آمریکا

من جابر خلفان هستم. در حال حاضر در آمریکا زندگی می‌کنم. در واقع اصالت هندی دارم، در آفریقا متولد و بزرگ شدم و پس از آن به آمریکا و کانادا مهاجرت کردم. حدود ۱۵ سال است که در این کشورها اقامت دارم.

امسال بیست‌وسومین سفر اربعین من به عراق است؛ سفری که هر سال تکرار می‌شود و با وجود فاصله جغرافیایی و شرایط زندگی در آمریکا، همچنان بخشی جدایی‌ناپذیر از زندگی من است.

از آیین هندو تا شیعه اثنی‌عشری

در اصل بنده متعلق به یک جامعه شیعه اثنی‌عشری به نام «خوجه» هستم. ما اساساً از هندوستان آمده‌ایم و اصالت‌مان مربوط به آنجاست. پیش از این پیرو آیین هندو بودیم، سپس مذهبمان را به اسماعیلیه تغییر دادیم و بعد به شیعه اثنی‌عشری تبدیل شدیم. این جامعه قدمتی بالغ بر ۳۰۰ سال دارد.

اینکه چه تفکر و کششی پشت این حضور بیست‌وسه‌باره در مراسم اربعین وجود دارد، پرسش مهمی است؛ به‌ویژه برای کسی که در آمریکا زندگی می‌کند و طبیعتاً در معرض فضای فرهنگی و تبلیغاتی متفاوتی قرار دارد. با این حال، این فاصله نتوانسته از دلبستگی ما به این مسیر کم کند.

پدرم مسلمان بوده است، اما اینکه پیشینیان و اجداد آدم چه چیزی بوده‌اند، چندان اهمیتی ندارد. به قول ضرب‌المثل معروف فارسی، «از فضل پدر تو را چه حاصل»؛ خیلی‌ها بودند که دنباله‌رو مسیر پدری خود نبودند و حتی گاهی رفتار و اعتقادات متفاوتی از خودشان نشان دادند. البته مثال‌های بارزی مانند شهید چمران هم داریم؛ کسی که برای ادامه تحصیلات به آمریکا رفت، اما از لحاظ اعتقادی، دینداری، هویت و اصالت خود ثابت‌قدم ماند و هیچ خدشه‌ای هم به اعتقاداتش وارد نشد. حتی در زمان جنگ به کشور بازگشت و به شهادت رسید.

اربعین؛ هم‌ارز عرفه در نگاه خوجه‌ها

مفهوم اربعین برای ما مانند مفهوم عرفه در مکه است؛ با ارزشی برابر و یکسان. برای ما، حضور در اربعین کربلا و عرفه مکه بسیار ارزشمند است. من هر سال نمی‌توانم به عرفه بروم، اما به نوعی جبران می‌کنم و هر سال حتماً در مراسم اربعین حضور پیدا می‌کنم.

برای هر یک از ما، آمدن به مراسم اربعین مانند این است که همه‌چیز دنیا را به او بدهند و این مسئله ارزش بسیار زیادی دارد. در جامعه خوجه‌ها برای رفتن به اربعین هر کاری که از دست‌شان بربیاید انجام می‌دهند؛ از قرض دادن و قرض گرفتن پول گرفته تا هر اقدام دیگری که بتواند زمینه حضورشان را فراهم کند. مهم این است که خودشان را به این مراسم برسانند. آمدن به این سرزمین برای ما بسیار مقدس است.

تفکر و دیدگاه ما درباره شرکت در مراسم اربعین این است که روحشان متعالی‌تر شود. تمام رسم و رسوماتی که ما در اینجا انجام می‌دهیم، از شرکت در مراسم اربعین و زیارت حرم امام حسین(ع) گرفته تا رفتن به کربلا و نجف، با این هدف است که به تعالی روحی برسیم.

فطرتی که راه کربلا را نشان می‌دهد

این روزها در شرایط جنگی و در میان مخاطرات و حوادث منطقه، تصمیم به حضور در اربعین شاید برای بسیاری پرسش‌برانگیز باشد؛ اما من با وجود همه این شرایط امسال هم اینجا هستم و نیز در این مراسم حضور دارند.

این سؤال بسیار خوبی است و شاید بهترین سؤال در کل این مصاحبه باشد. چیزی که با وجود همه این شرایط مرا به اینجا کشاند، در حقیقت همان فطرت من است. آن چیزی که از درون به من می‌گوید، این است که خدا و ائمه‌اطهار خواسته‌اند من اینجا باشم و توفیق این سفر را پیدا کنم. تمام اتفاقاتی هم که در این سفر اربعین برای من افتاده، سبب و عاملش همان‌ها هستند و اگر باز هم اتفاقی برای من بیفتد، باز هم عاملش خداست. تمام نفس‌های من به سمت خداست.

شکرانه‌ای برای یک شفا

تا عمر دارم دوست دارم هر سال برای زیارت به مراسم اربعین بیایم. من اصلاً برای این می‌آیم که از امام حسین(ع) بابت چیزهایی که در زندگی به من داده است، تشکر کنم. اینجا برای من پایان کار نیست؛ وقتی از اینجا به خانه برمی‌گردم، احساس می‌کنم تازه متولد شده‌ام. من این زیارت و تشرف به مراسم اربعین را ساده نمی‌گیرم. از دو ماه قبل برای آن برنامه‌ریزی می‌کنم، بلیت می‌خرم و از چند ماه قبل برنامه‌ریزی دارم تا بتوانم خودم را به اینجا برسانم و به اباعبدالله(ع) بگویم که آمده‌ام تا از شما تشکر کنم.

دلیل بسیار مهم دیگری هم برای این سفر و شرکت در مراسم اربعین دارم. پسرم مریض بود و همه خانواده به من می‌گفتند برای شفای او حتماً به کربلا و اربعین برو.

پسرم رضا ۲۶ سال داشت و اولین سالی بود که وارد دانشکده پزشکی شده بود و درس می‌خواند. همراه او برای مراسم اربعین به کربلا آمدیم. آن زمان مانند یک مسلمان ساده آداب و رسوم را به‌جا آوردیم، چون نخستین بار بود که به این سفر می‌آمدیم و اطلاع چندانی نداشتیم. فقط زیارت کردیم، نماز خواندیم و برگشتیم.

این سفر در مجموع هفت روز طول کشید. روز آخر به من گفتند که باید زیارت وداع بخوانم. رفتم پیش ضریح و به امام حسین(ع) گفتم: همه به من می‌گویند شما معجزه می‌کنید. نذر کردم و گفتم تا زمانی که پسرم را شفا بدهی، زائران را برای زیارت به اینجا می‌آورم.

ما به آفریقا، آن زمان به کنیا، برگشتیم و سپس به شکلی بسیار معجزه‌آسا، سه ماه بعد دوباره به کربلا برگشتم. شش ماه بعد نیز بار دیگر به کربلا آمدم. نذر کرده بودم تا زمانی که پسرم را شفا یابد، زائران را برای زیارت به اینجا بیاورم.

هفده سفر برای یک عهد

بعد از آن، آمدنم به کربلا دیگر بی‌انتها شد. ۱۷ بار پشت‌سر هم دوباره آمدم. تنها نمی‌آمدم؛ زائران را هم با خودم می‌آوردم. از میان خوجه‌ها و جامعه خودمان که مسجد دارند، زائر جمع می‌کردم و آنها را برای زیارت می‌آوردم.

در طول دو سال، پسرم کاملاً خوب شد و شفا پیدا کرد. من فقط برای این به اینجا می‌آیم که از امام حسین(ع) به خاطر کاری که برای من انجام داده است، تشکر کنم.

یک پیام برای همه شما دارم؛ این امام و این اربعین، برای خودش یک معجزه است.

هر شیعه‌ای این وظیفه را بر عهده دارد که باید به اینجا بیاید و در برابر امام حسین(ع) زانو بزند. این وظیفه بر دوش ماست. امام حسین(ع) این لطف را به ما کرده است و حالا بر عهده همه شیعیان است که بیایند و در برابر حضرت زانوی ادب بر زمین بزنند.

امام حسین(ع)؛ سفری که با دل آغاز می‌شود

برای کسی که به هیچ چیزی اعتقاد ندارد، اگر بخواهم اباعبدالله(ع) را معرفی کنم، باید پدر ایشان را معرفی کنم. این‌طور بیان می‌شود که وقتی حضرت علی(ع) تشریف می‌بردند منزلشان، حضرت فاطمه(س) از ایشان می‌پرسیدند که بیرون، مسلمان‌ها به شما سلام می‌دهند یا با شما حرف می‌زنند؟ حضرت در جواب ایشان می‌گفتند که اینها هیچ‌کدام جواب سلام مرا هم نمی‌دهند.

امامی که با یک انگشتش می‌تواند خورشید را ببرد بالا و بیاورد پایین و حسن و حسین(ع) هم پسران او هستند. اگر بخواهم اباعبدالله(ع) را برای کسی معرفی کنم و درباره ایشان توضیح بدهم، در ابتدا باید از پدرشان شروع کنم.

البته این دنیا نیاز به تعریف و معرفی ایشان ندارد. تمام مواردی که در حال وقوع در دنیای امروز است، اکثرش در نهج‌البلاغه آمده است. اگر بخواهم این خانواده را برای کسی توضیح بدهم، در ابتدا باید خودم آن چیزی را که آنها از من انتظار دارند توضیح بدهم. تمام چیزی که در دنیای امروز اتفاق می‌افتد و می‌چرخد، همه در نهج‌البلاغه گفته شده است.

برای اینکه حضرت امیرالمؤمنین(ع) را معرفی کنم، اول باید به خودم رجوع کنم؛ اینکه خودم، رفتارم و کردارم چقدر معرف ایشان هست. باید اطمینان حاصل کنم که همه کارها و رفتارهایی که انجام می‌دهم در چهارچوب مواردی است که از امیرالمؤمنین(ع) یاد گرفته‌ام و از ایشان به من منتقل شده و سعی کنم در آن چهارچوب باشد.

وقتی این کار را انجام بدهم، وقتی طرف مقابل از من می‌پرسد مذهب شما چیست، آن موقع است که من می‌توانم بگویم یک مسلمان شیعه هستم. وقتی از من بپرسند دنباله‌رو چه کسی هستی، آن موقع است که می‌گویم دنباله‌رو امیرالمؤمنین(ع) هستم.

وقتی قلب، زائر را به کربلا می‌کشاند

قطعاً این سفر یک سفر دلی است و یقیناً این قلب من است که مرا به سمت ضریح حضرت اباعبدالله(ع) می‌کشاند.

اگر این سفر، سفر دل است، چه کششی و چه حبی وجود دارد که در دیگر سفرها این قضیه را ندارد؟ و اگر قرار باشد یک نکته یا یک درس را با خلوص نیت از عاشورا انتخاب کنم، آن چیست؟

اینها سؤال های زیبایی هستند. در تمام اتفاقاتی که در کربلا رخ داد، اگر بخواهم یکی از آنها را انتخاب کنم که بهترین لحظه‌هاست، آن زمان، زمانی است که همه شهید شده بودند و امام تنها مانده بودند.

امام پیش بی‌بی زینب(س) و مابقی خانم‌ها رفتند که به آنها روحیه بدهند و وقتی از چادر بیرون رفتند، دخترشان را نگه داشتند و رو به اسب حضرت گفتند که پدر من را به جنگ نبر؛ هر کسی به جنگ رفته، برنگشته است.

امام همان موقع از اسب پیاده شدند و رفتند پیش دخترشان که دلداری‌شان بدهند و سپس به جنگ رفتند.

اگر بخواهم بهترین دقایق از این اتفاق را برایتان انتخاب کنم، به این صورت می‌توانم بگویم که امام بعد از دلداری دخترشان تشریف بردند به میدان جنگ و این‌طور رو به دشمنان‌شان بیان کردند که چون عباس و یاران من نیستند، فکر می‌کنید من بخواهم برگردم.

کاش ما آنجا بودیم و پیش امام مان و کاش همان‌جا با امام خویش شهید می‌شدیم.

خدمت؛ زبان مشترک فرهنگ‌ها

همان‌طور که شما گفتید، در فرهنگ ما مفهوم خدمت همان معنا را دارد. یعنی بر فرض اگر در جامعه کسی گرفتاری یا بدحالی داشته باشد، همه ما به کمکش می‌رویم و هر کاری از دستمان بربیاید برایش انجام می‌دهیم، بدون اینکه هیچ‌گونه چشمداشتی در مورد این قضیه داشته باشیم.

این خدمتی که ما اینجا در مورد زوار هم می‌بینیم به همین صورت است؛ یعنی شبیه به هم هستند و اینها اینجا بدون هیچ منتی در حال خدمت کردن هستند.

اگر بخواهم به شما بگویم که مثلاً چطور در آمریکا یا در اینجا عبادت می‌کنم، باید بگویم که هر دو عین هم هستند و این فقط روح شماست که عبادت را انجام می‌دهد.

وقتی من به این مراسم اربعین و این فضا می‌آیم، قطعا که یک سیر و سلوک معنوی را طی می‌کنم و این حس و حال معنوی خیلی متفاوت‌تر است. چون می‌آیم و یک‌سری آدم‌های مختلفی را می‌بینم؛ دوستانم و افراد آن جامعه و خیلی از افراد دیگر را می‌بینم.

همه کارهایی که اینجا در اربعین انجام می‌دهیم، در واقع در آنجایی هم که زندگی می‌کنیم انجام می‌دهیم؛ تنها تفاوتش این است که ما در کربلا نیستیم.

یک حدیثی از امام صادق(ع) و یا امام سجاد(ع) نقل شده است که هر موقع شما به خاطر ما گریه می‌کنید، همان لحظه عاشوراست و همان مکان کربلاست. کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا.

اینجا، بیشتر از خانه بوی بهشت می‌دهد

این مکان احساس بهشت را به من می‌دهد و احساس می‌کنم در بهشت هستم؛ با اینکه اینجا خانه من نیست و هیچ‌چیز متعلق به من نیست.

در جایی که زندگی می‌کنیم، با آدم‌هایی هستیم که همیشه با هم در جامعه خودمان عبادت می‌کنیم. اینجا هم که می‌آیم، با یک‌سری آدم‌های مختلف در اینجا عبادت می‌کنیم و در واقع آن حس عبادت یکی است. اما چیزی که در حرف قبلی گفتم این است که اینجا بیشتر از خانه، حس بهشت را به من می‌دهد و برای من شاید اصلی‌ترین تفاوت همین است.

سفری که از شفا آغاز شد و به شکر رسید

نخستین‌باری که آمدم کربلا، اصلاً فکر نمی‌کردم دوباره برگردم اینجا. سفر آن‌قدر برایم معنوی بود که دستم را گذاشتم روی شبکه‌های ضریح و مستقیم با امام صحبت کردم.

تا زمانی که پسرم شفا پیدا کند، من زوار را اینجا خواهم آورد. قطعاً بسیار تفاوت دارد و مهم‌ترین تفاوتش این است که یک خبرنگار از من سؤال می‌پرسد. نخستین سفر من اصلاً یک سفر معنوی نبود؛ هدف فقط شفا یافتن پسرم بود، اما در این سفر به امام گفتم که شما همه‌چیز به من داده‌اید و هدفم این بود که امام حسین برای سال آینده هم من را بخواهد.

در آمریکا [با وجود اینکه شعار آزادی دین و عقیده داده می‌شود] زنان به خاطر حجاب شغل شان را از دست می‌دهند. این یک تناقض است که به خاطر اسم و حجاب، شغل‌شان را از دست می‌دهند. مثلاً خانمم به خاطر حجاب شغلش را از دست داد.

بعد از این همه بار که به اینجا آمده‌ام، هر بار یک چیز من را شگفت‌زده می‌کند؛ وقتی می‌بینم مردم با چه عشقی و با چه اراده‌ای خودشان را به ضریح می‌رسانند، همیشه این حس را دارم که کاش من هم شبیه به اینها بودم. این شور و اشتیاق برای رسیدن به امام حسین(ع)، هر بار دیدنم را به تجربه‌ای تازه تبدیل می‌کند.

از من می‌پرسند وقتی به کشورم برمی‌گردم، حس اربعین را چطور برای خانواده‌ام تعریف می‌کنم؟ پاسخ من ساده است: به همه می‌گویم که شما بعد از سفر اربعین دوباره متولد می‌شوید. این سفر، شست‌وشوی روح است و انسان را از هر چه بود پاک می‌کند تا دوباره زندگی کند.

عشقی که مرزها را می‌شکند

من در زندگی‌ام با دوستان آمریکایی هم در ارتباط بوده‌ام و جالب است بدانید که نگاه آنها پس از این همه سفر اربعین، همیشه نسبت به من خوب بوده؛ هیچ‌وقت از کسی نگاه بدی نگرفته‌ام، چون وقتی مردم می‌بینند که عشق به امام حسین(ع) انسان را چطور تغییر می‌دهد، خودشان هم جذب این زیبایی می‌شوند. من این عشق را در تمام سفرهایم حس کرده‌ام، حتی در ۱۸ بار زیارتم به مشهد، همیشه همان آرامش و رضایتی را پیدا کردم که در مسیر اربعین است.

نگاهی به کتاب «ریشه میدان»

زن به عنوان مبدأ جهاد

سعید رضایی

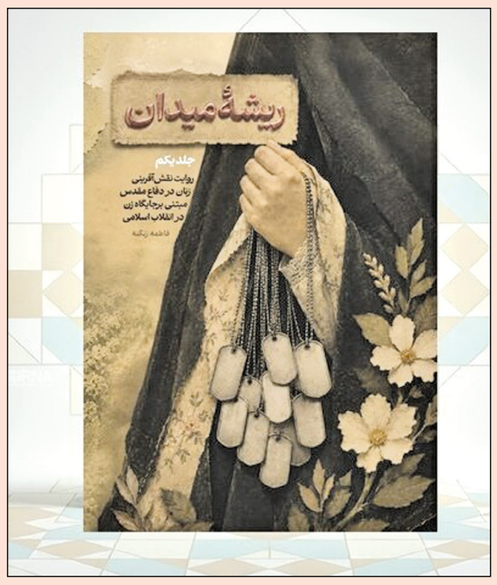

وقتی روایت‌های دفاع مقدس و انقلاب اسلامی را مرور می‌کنیم، اغلب تصویری که در ذهن برجسته می‌شود، خط‌مقدم، سنگرها و نبرد مستقیم مردان است. کتاب «ریشه میدان» نوشته فاطمه زنگنه (محصول انتشارات شهید کاظمی) دقیقاً دست روی همین حلقه مفقوده می‌گذارد؛ بازخوانی نقشی که سال‌ها در حاشیه روایت‌های رسمی باقی مانده بود، اما در واقع زیربنا و موتور محرک جبهه‌ها به‌شمار می‌رفت.

ارزش اصلی «ریشه میدان» در تغییر زاویه دید آن است. مؤلف تلاش کرده با فاصله گرفتن از کلیشه‌های متداول- که زن را صرفاً منتظر، نگران یا قربانی جنگ می‌بینند- او را به‌عنوان یک «کنشگر هوشمند» و سازنده فضای مقاومت معرفی کند. کتاب با تکیه بر الگوی حضرت فاطمه زهرا(س)، تعریفی تازه از جایگاه زن مسلمان ارائه می‌دهد؛ زنی که پیش از اعزام رزمنده، در خلوت خانه «روحیه جهاد» را خلق می‌کند و پس از شهادت نیز بار حفظ جامعه و انتقال پیام را به دوش می‌کشد.

نکته برجسته دیگر این اثر دو جلدی (۶۳۸ صفحه)، ارائه یک «چارچوب فکری و نظری» است. نویسنده فقط به نقل چند خاطره یا روایت پراکنده بسنده نکرده، بلکه کوشیده نقشه راهی ذهنی برای مخاطب ترسیم کند. بررسی این مسئله که چگونه زنانی با پیشینه‌های تربیتی و فرهنگی متفاوت، در بزنگاه مواجهه با شهادت فرزند یا همسر به رفتاری شبیه و استوار می‌رسند، نشان‌دهنده یک «فرهنگ مشترک و مکتبی» است که کتاب به خوبی از عهده تحلیل آن برآمده است. این ویژگی، اثر را به منبعی ارزشمند برای مستندسازان، نویسندگان و پژوهشگران تبدیل می‌کند.

شاید تنها چالش اثر در نگاه نخست، حجم بالا و لحن تحلیلی-مفهومی آن باشد که ممکن است برای مخاطب عام کمی سنگین به نظر برسد؛ اما ترکیب این مباحث نظری با روایت‌های عینی و ملموس (مانند نمونه مادر رزمنده در متن) باعث شده اثر از جاده جذابیت خارج نشود و تعادل مناسبی میان تئوری و واقعیت ایجاد کند.

در مجموع، «ریشه میدان» گامی بلند و مبارک برای تبیین الگوی سوم زن و اثبات این واقعیت است که خیمه مقاومت، پیش از آنکه در میدان نبرد برپا شود، در پشت جبهه‌ها و بر شانه‌های استوار زنان بنا شده است.

عصر دلتنگی

ابوالقاسم محمدزاده

دلم تنگ شده، دل تنگم را می‌کشانم تا رواق دارالذکر، گوشه‌ای می ایستم و از همان زاویه به قاب عکس و مزارت خیره می‌شوم.

هرچه تأمل می‌کنم و عبور و مرور زائران را نظاره، دلتنگی جایش را به درد می‌دهد. درد و داغ معجونی می‌شوند و از گوشه چشم سر باز می‌کنند.

هنوز دلتنگی‌ام رهایم نکرده، هنوز درد دلی نکرده‌ام. هنوز عقده وا نکرده‌ام که نرمی چوب پر بر گونه‌ام می‌نشیند و به دنبالش می‌شنوم که گفته: حرکت کن.

تو را که خیلی وقت بود به خدا سپرده بودم و خدا برای خودش خواست و در گوشه‌ای از بهشت زمین. در جوار امام رضا(ع) جایت داد.

حرکت می‌کنم. وداع می‌کنم. هنوز از مزارت دور نشده‌ام که حس می‌کنم کسی در گوشم آهسته گفت: منتقم خواهد آمد.

اشک امانم نداده و بی‌اختیار دشت گونه‌ام را آبیاری می‌ند و نجوا می‌کنم: خداحافظ عزیزم. خداحافظ رهبر شهیدم. حتماً عصر انتقام، پرشکوه خواهد بود.

نظر شهید زین‌الدین درباره دوگانه تنفر از جنگ و ضرورت دفاع

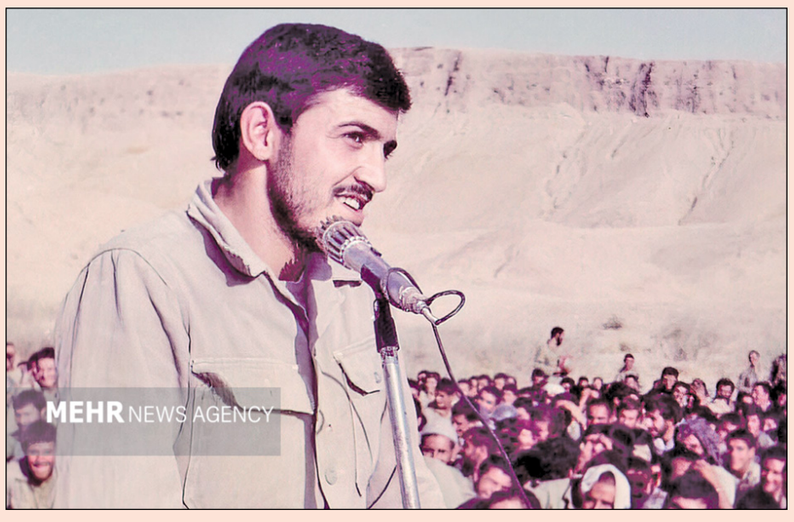

در بحبوحه عملیات رمضان، شهید مهدی زین‌الدین با تبیین منطق اسلام در دفاع، تصریح کرد: هرچند اسلام ذاتاً با جنگ و خونریزی مخالف است، اما در برابر ستم و تجاوز مستکبران بر حقوق ملت‌ها سکوت نخواهد کرد.

مرکز اسناد، تحقیقات و نشر معارف دفاع مقدس و مجاهدت‌های سپاه، اقدام به انتشار صوتی از شهید مهدی زین‌الدین کرده که در میان رزمندگان تیپ ۱۷ علی بن ابی‌طالب(ع) و در دل عملیات رمضان و در دوازدهمین روز از مردادماه سال ۱۳۶۱، به زیبایی دوگانه «تنفر از جنگ» و «ضرورت دفاع» را تشریح می‌کند. این شهید بزرگوار یادآور می‌شود که ندای اسلام، صلح جهانی است، اما این صلح هرگز با پذیرش ظلم و پایمال شدن حقوق یک ملت به دست نمی‌آید.

در این صوت می‌شنویم:

«ما داعیه نداریم که جنگ بکنیم، اسلام اصلاً از جنگ متنفر است. ما اصلاً از خدا می‌خواهیم که تمام دنیا در زیر چتر اسلام و به حکم خدا دربیایند، زیر حکم خدا قرار بگیرد بدون جنگ و خونریزی. هیچ‌کس داوطلب برای جنگ نیست ولی اجازه نمی‌دهیم به یک عده سودجو، استعمارگر و استکبارگر حقوق یک ملت را بکشند به طرف خودشان و تهدید بکنند آن‌ها را و مورد ظلم و ستم قرار بدهند. این ندای اسلام است.»